محمد قمری حبشی در گفت‌وگو با «آرمان ملی»:

هوش مصنوعی نقش مترجم را بازتعریف خواهد کرد



آرمان ملی- نعمت مرادی: محمد قمری حبشی متولد (شهر سلماس از استان آذربایجان غربی) مهندس عمران است و بخش قابل توجهی از عمر شغلی خود را صرف پروژه‌های سدسازی کرده، اما در کنار این مشغله‌ی بزرگ، علاقه‌مندی به ادبیات و ترجمه آثار ادبی را کنار نگذاشته. او که ترجمه آثاری چون «مرگ آشیل»، «توطئه در پیونگ یانگ»، «نیرنگ» و «شیرینی‌های تلخ» را در کارنامه دارد، موانع و مشکلات فراوانی را در راه ترجمه در ایران می‌بیند؛ مسائلی که در راس آنها باید به عضو نبودن ایران در معاهده کپی‌رایت و نادیده گرفته شدن حقوق مترجمان اشاره کرد. قمری همچنین درباره رواج هوش مصنوعی و مداخله آن در فرآیند ترجمه، معتقد است هوش مصنوعی هنوز «انتقال ظرافت‌های مفهومی را ندارد و فقط به صورت کلی مفاهیم را انتقال می‌دهد و معمولا از جنبه زیبایی‌شناسی فقیر است. ولی خدا را چه دیدید ممکن است روزی این اتفاق بیفتد و تکنولوژی به آنجا نیز برسد.» او می‌گوید در آینده «نقش مترجم سنتی در قبال هوش مصنوعی بازتعریف خواهد شد... اگر قرار باشد صنعت مترجمی سنتی در برابر هوش مصنوعی از بین برود باید حتما به آن به عنوان امر لاجرم تاریخی گردن نهاد». مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

جناب قمری، برای شروع کمی درباره پیشینه‌ی شغلی و گرایش‌تان به ترجمه توضیح دهید.

من متولد سلماس هستم. این شهر کوچک شامل آذری زبان‌ها، کردها، ارمنی‌ها، آشوری‌ها، ترک‌های عثمانی (بازماندگان ترک‌های عثمانی) و حتی گروه‌های کوچک کلیمی و تعداد اندکی ازگوران‌ها است. من در سال ۱۳۷۲ در رشته مهندسی عمران دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شدم و تحصیلاتم را در این رشته ادامه دادم و در این رشته هم به کار پرداختم. بیشتر در عرصه پروژه‌های بزرگ ملی درگیر شدم. عمدتاً در پروژه‌های سدسازی. من در سد کارون چهار که بلندترین سد ساخته شده‌ی ایران است مدیر فنی بودم. بعد در بازسازی پروژه پلاسکو بعد از آن آتش سوزی مهیب در قالب شرکتمان نقش داشتیم. مدیر طرح آنجا بودیم. بیمارستان ساختیم و خلاصه در پروژه‌های بسیار زیادی نسبت به سه دهه‌ای که تو این عرصه حضور دارم فعالیت کرده‌ام. از سال ۹۸ به صورت کاملاً اتفاقی وارد عرصه ترجمه شدم. با راهنمایی استاد کاوه میرعباسی کتابی از بوریس آکونین نویسنده روس را ترجمه کردم. کتابی که به نام نیرنگ عثمانی به ارشاد ارسال شد و متاسفانه گفتند عثمانی را باید هر جوری هست حذف کنیم و با عنوان «نیرنگ» این کتاب در نشر قطره چاپ شد. بعد کتابی از یک مجموعه کارآگاهی نوشته هاوارد فاست به نام «شیرینی‌های تلخ» را ترجمه کردم و در نشر یاد آرمیتا چاپ شد. و کتاب دیگری به اسم «توطئه در پیونگ‌یانگ» را در نشر قطره به چاپ رساندم. اخیراً هم کتاب «مرگ آشیل» از بوریس آکونین با ترجمه بنده توسط نشر قطره چاپ شده است.

معیار اصلی شما برای انتخاب یک اثر خوب چیست؟

قبل از اینکه ترجمه کتابی را شروع کنم آن را می‌خوانم و اگر کتاب را دوست داشته باشم و با آن به عنوان یک مخاطب ارتباط برقرار کنم و از خواندنش لذت ببرم آن وقت به سراغ ترجمه آن کتاب می‌روم. اثر خوب از نظر من اصلاً اثری نیست که پرفروش بوده باشد یا در آمار فلان سایت و صفحات فضای مجازی آمده باشد. اسم نویسنده و حیطه کاری و رزومه شخصی او هم تشویقم می‌کند که کتابش را بخوانم و به ترجمه‌اش فکر کنم. اصولاً بازار نشر ایران توسط دبیران ترجمه رصد می‌شود. از راهنمایی دوستان خوبم که در چندین نشر معتبر، دبیر واحدهای ترجمه هستند هم بهره می‌برم. اما اگر ازکتابی خوشم نیاید آن را ترجمه نمی‌کنم چون حوصله‌ام سر می‌رود.

در ترجمه، بیشتر به متن وفاداری می‌کنید یا دغدغه‌ی انتقال مفهوم به مخاطب فارسی‌زبان را دارید؟

در پاسخ به این سوال عرض می‌کنم که هر دو امر شانه به شانه هم اهمیت دارند. وفاداری به متن در واقع همان وفاداری به انتقال مفاهیم است. مثلاً فرض کنید که می‌خواهیم متنی از پیتر چینی را ترجمه کنیم که پر است از انواع شوخی‌ها. ترجمه‌ای از کتاب او به عنوان اشتباه در دهه چهل چاپ شده است که شوخی‌های آن را مترجم ایرانیزه کرده است و موقع خواندن آن نه تنها مفاهیم منتقل می‌شوند بلکه لذت شوخی‌ها نیز کاملاً در جان خواننده جاری می‌شوند. وفاداری به متن لزوماً به معنای گرته‌برداری دقیق زبانی نیست بلکه انتقال درست مفهوم مد نظر نویسنده است. مثلاً در زبان انگلیسی ساختار جمله مجهول بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حالی که ویراستاران محترم تاکید دارند که در فارسی حتی الامکان از ساختار معلوم استفاده کنیم. من سعی می‌کنم طوری ترجمه کنم که خواننده دچار سکته فهم نشود. یک نکته دیگر هم در ترجمه از غیر زبان اصلی پیش می‌آید. من در ترجمه کتاب «مرگ آشیل» نوشته بوریس آکونین نویسنده روس از روی نسخه انگلیسی با موردی مواجه شدم. در متن انگلیسی کتاب آمده بود که ناقوسهای همه کلیساهای چهل در چهل مسکو به صدا در آمده بودند. من متوجه شدم این جمله بی‌معنی می‌باشد. درسال ۱۸۸۰ میلادی در مسکو قطعاً ۱۶۰۰ کلیسا نبوده است. براساس تحقیقی که از روی نسخه اصلی و با دانش بسیار محدودم از زبان روسی کردم متوجه شدم که کلمه سوروک به معنی چهل در چهل است اما از سال ۱۵۵۱ میلادی مسکو به شش سوروک (به معنای منطقه شهری) تقسیم شده بوده است. که ترجمه درستش این می‌شود: «ناقوس‌های همه کلیساهای همه مناطق شهری مسکو به صدا درآمده بودند» که این را اصلاح کردم و در پاورقی هم توضیح دادم. این اتفاق ممکن است برای هر مترجمی پیش بیاید. بعضی وقت‌ها، برخی ترجمه‌ها در فارسی نارسا هستند که وقتی متن اصلی را می‌خوانیم می‌بینیم که اتفاقاً متن اصلی بسیار متن روانی است ولی ترجمه بد انجام شده است. اینجا مساله عدم تسلط بر زبان فارسی است که این مشکلات را ایجاد می‌کند. بنابراین هر ترجمه‌ای که نتواند مفاهیم را بسیار روان و راحت منتقل کند، ترجمه درستی نیست و قطعاً وفادار به متن هم نیست. مخاطب باید بتواند رمان را به آسانی بخواند و مفهوم آن را به فارسی جذب کند.

در انتخاب یک اثر خوب اسم نویسنده مهم است یا خود کتاب؟

برای شخص من اسم نویسنده بسیار مهم است. مثلاً جان لوکاره استاد بزرگ رمان‌های جاسوسی و جنگ سرد، اسم بسیار بزرگی برای من است. ممکن است که همه کتاب‌های ایشان را دوست نداشته باشم و حتی خیلی از کتاب‌های ایشان چندان پرفروش هم نبوده‌اند. شخصیت خود نویسنده و وسعت دانش ایشان هم معمولاً در آثارش منعکس می‌شود. مثلاً من دوتا از کتاب‌های بوریس آکونین را ترجمه کرده‌ام که نویسنده صاحب نامی در ایران محسوب نمی‌شود ولی کتاب‌هایش بسیار جذاب هستند و معلوم می‌شود که نویسنده آدم بسیار با سوادی است که توانسته در دل داستانی جنایی، جاسوسی، چنان جزئیات دقیق تاریخی و جغرافیایی مربوط به قرن نوزدهم را بگنجاند. البته متاسفانه بعضی وقت‌ها کتاب‌هایی به بازار نشر عرضه می‌شود که نه نویسنده صاحب نام و دارای عنوان و سواد و... است و نه خود کتاب، ارزشمند است.

تحت چه شرایطی شما به عنوان مترجم اثری که قبلا ترجمه و منتشر شده است را دوباره برای ترجمه انتخاب می‌کنید؟

در مورد باز ترجمه کتابی که قبلا ترجمه شده باشد باید انگیزه‌ای وجود داشته باشد یا به وجود بیاید. بالطبع اگر آثاری توسط مترجمان مطرح ترجمه شده باشند، ترجمه مجدد آنها از نظر من کاری عبث است. اما گاهی ممکن است ترجمه برخی کتاب‌ها اصلاً دیده نشده باشد یا ترجمه خوب از آب در نیامده باشد و یا ناشر کتاب را خوب عرضه نکرده باشد، در این صورت انگیزه ترجمه مجدد به وجود می‌آید. برخی کتاب‌ها هستند که زمان بسیار زیادی از چاپ آنها گذشته و ترجمه و زبان ترجمه قدیمی شده است و مترجم و ناشر در دسترس نیستند. برخی از این کتاب‌ها ارزش دارد دوباره وارد بازار نشر شوند. در مجموع اگر کتابی ترجمه خوبی داشته باشد روا نمی‌دانم که ترجمه مجدد انجام شود.

با توجه به عدم خرید کپی رایت و نبود هرگونه حفاظت از حقوق مترجم، ارزیابی شما از بازار ترجمه در ایران چیست؟

دو اتفاق در ایران می‌افتد: اول اینکه برای ترجمه معمولاً کپی رایت از ناشر اصلی خریداری نمی‌شود. دوم هم ترجمه دارای کپی رایت نیست بنابراین ملاحظه می‌شود که از یک کتاب چندین ترجمه همزمان به بازار عرضه می‌شود. خب چه می‌شود گفت همینی است که هست. وضعیت اقتصادی کشورمان ایجاب نمی‌کند که حق نشر آن هم به دلار و یورو از ناشر اصلی خریداری شود. قیمت کتاب الان طوری است که از سبد خانوارها حذف شده است. در آن صورت چه اتفاقی می‌افتد؟ - کتابی که با تیراژ دویست تا پانصد عددی چاپ می‌شود اصلاً توجیه اقتصادی ندارد. در حال حاضر با پذیرش قواعدی که وجود دارد یا حتی وجود ندارد، داریم کار می‌کنیم. به نظرم زنده نگهداشتن بازار نشر در شرایط فعلی اولویت همه باید باشد. انشاءا... در شرایطی که سایر شئون اقتصاد و زندگی ما نرمال و مطابق استانداردهای جهانی شده باشد، کپی رایت برای ترجمه و مترجم نیز برقرار بشود.

با توجه به ظهور و رشد بسیار بالای هوش مصنوعی به خصوص در عرصه ترجمه، آینده این حرفه را چطور ارزیابی می‌کنید؟

حضور هوش مصنوعی در عرصه ترجمه قابل تأمل است. باید منتظر بود و دید که چه می‌شود. نسخه‌هایی که تاالان از هوش مصنوعی ارائه شده است خیلی قدرت و قوت کلامی و به خصوص انتقال ظرافت‌های مفهومی را ندارد و فقط به صورت کلی مفاهیم را انتقال می‌دهد و معمولا از جنبه زیبایی‌شناسی فقیر است. ولی خدا را چه دیدید ممکن است روزی این اتفاق بیفتد و تکنولوژی به آنجا نیز برسد. برای دوستانی که با هوش مصنوعی رابطه خوبی ندارند و صحبت‌های ناامیدکننده‌ای می‌زنند من ماجرای «ندلود» را تعریف می‌کنم. در قرن نوزدهم که انقلاب صنعتی راه افتاد گروهی از کارگران که احساس می‌کردند حضور ماشین‌های آن زمان ممکن است منجر به بیکاری‌شان شود به رهبری کسی به نام ندلود شورش کردند و دست به تخریب تکنولوژی زدند. این امر آنقدر معروف شد که به «لودیسم» اشتهار یافت. هرگونه برخورد قهری یا غیرقهری در برابر تکنولوژی مسلط، لودیسم نامیده می‌شود. چند سال پیش که تاکسی‌های اینترنتی راه افتادند، رانندگان تاکسی جلوی مجلس تحصن کردند تا مانع راه‌اندازی آنها شوند. امروز ولی کلی شرکت تاکسی اینترنتی داریم و حالت سنتی تاکسی گردشی تقریباً منسوخ شده است. من معتقدم که نقش مترجم سنتی در قبال هوش مصنوعی بازتعریف خواهد شد. در تمام شئونی از زندگی ما که هوش مصنوعی امکان ورود بیابد تغییرات عمیقی را ایجاد خواهد کرد. فقط باید آماده باشیم که هوش طبیعی ما کجا می‌تواند به هوش مصنوعی کمک کند. اگر قرار باشد صنعت مترجمی سنتی در برابر هوش مصنوعی از بین برود باید حتما به آن به عنوان امر لاجرم تاریخی گردن نهاد.

آخرین اثری که از شما ترجمه شده چه نام دارد و دلایل انتخاب این اثر براساس چه معیارهایی بوده است؟

تاکنون چهار عنوان کتاب را ترجمه کرده‌ام. آخرین کتاب من «مرگ آشیل» نوشته بوریس آکونین نویسنده روس است که کتاب چهارم از ماجراجویی‌های کارآگاه اراست فاندورین می‌باشد. این کتاب را نشر قطره چاپ کرده است. به خوانندگان محترم روزنامه پیشنهاد می‌کنم اگر به خواندن رمان‌های جذاب، پرماجرا و کارآگاهی پر از جزئیات دقیق تاریخی و جغرافیایی علاقمند هستند این کتاب را ملاحظه و مطالعه بفرمایند. من اگر بخواهم تمثیلی ارائه کنم کارآگاه اراست فاندورین را شرلوک هلمز روسی می‌نامم. اصولا کتاب‌های بوریس آکونین واجد این ویژگی است. اتفاقا من ترجمه «مرگ آشیل» را تا به الان بهترین ترجمه خودم می‌دانم. و خیلی دوستش دارم. فکر می‌کنم بهترین کتاب اراست فاندورین هم باشد. خیلی وقت گذاشتم که معادلهای مناسب برای اصطلاحات عبری پیدا کنم. بخشی از ماجراها هم در قفقاز اتفاق می‌افتد که معادل سازی اسم‌های اسلامی و عبری و روسی را سعی کردم با دقت انجام بدهم. البته انجام این تحقیقات لذت ترجمه را برایم دو چندان کرد. در جاهایی برای املای درست اسامی چندین ترجمه به زبان‌های آلمانی یا فرانسه را با متن روسی تطبیق دادم.

برخی از مترجم‌ها بدون شناخت سایر فرهنگ‌ها و تخصص بالا در ارائه زیر متن‌های فرهنگی و سنت‌های متفاوت آن جامعه دست به ترجمه یک اثر می‌زنند. این کار چقدر می‌تواند به روند منفی ترجمه در ایران لطمه وارد کند؟

چندین سال پیش بیل کلینتون و جیمز پترسون کتابی ارائه دادند به نام «رئیس جمهور گم می‌شود». ماجرای رئیس جمهوری بود که داستان‌هایی برایش اتفاق افتاده بود. در یکی از صفحات این کتاب وقتی داشتم می‌خواندم دیدم مترجم عزیز به اشتباه به رئیس کنگره می‌گوید «سخنگوی کاخ سفید». در متن اصلی در واقع رئیس جمهور دارد برای جلسه استیضاحش تمرین می‌کند و رو به رئیس جلسه می‌گوید مستر اسپیکر. اینجا منظور از اسپیکر، رئیس مجلس نمایندگان یا همان کنگره آمریکاست و مترجم عزیز متوجه این تعریف نبود و دچار خطای فاحش شده بود. چون مترجم با ساختار سیاسی آمریکا آشنا نبود. من همان جا کتاب را کنار گذاشتم و نسخه انگلیسی را خواندم. مترجم وقتی کتابی را ترجمه می‌کند باید حول و حوش موضوع اطلاعات موسع داشته باشد تا هم خواننده را به خطا نیندازد وهم مانع از اذیت شدن او شود.

یکی از بهترین مترجم‌های ایران را معرفی کنید و بگویید که دلیل این انتخاب کدام مولفه‌ها بوده است؟

در این مورد با دوستان مترجم زیادی ارتباط دارم. من اگر بخواهم اسم ببرم آقایان اسدا... امرایی، آقای سعید کلاتی بخصوص کتاب‌های «جوخه قتل دوبلین» که ترجمه بسیار زیبایی هست از آقای سعید کلاتی. یا آقای کاوه میرعباسی که از چندین زبان ترجمه کرده‌اند. آقای عباس کریمی عباسی کتاب خفاش را از یو نسبو را ترجمه کرده‌اند و نشر چترنگ آن را به چاپ رسانده است. آقای ساسان گلفر کتابی رو ترجمه کرده‌اند از پیتر چینی که هنوز چاپ نشده و انشاءا... زودتر به بازار نشر بیاید و همه از آن لذت ببرند. اغلب ترجمه‌های خانم سحر قدیمی را خیلی دوست دارم. آقای احمد پوری مترجم اشعار از ترکی و انگلیسی. خانم گلی امامی مترجم کتاب «خانواده من و بقیه حیوانات»... این افراد کسانی هستند که من اخیراً اثری از آنها خوانده‌ام و بخاطر همین حضور ذهن دارم.

سخن پایان با شماست، دوست دارید درباره چه موضوعی سخن بگویید؟

من به عنوان عضو کوچکی از جامعه اهل کتاب این کشور این افتخار را داشتم که به هر حال مورد اعتماد بزرگانی همچون آقایان کاوه میرعباسی، کریمی عباسی وسعید کلاتی واقع شدم و تحت دبیری این بزرگان کتاب‌هایی را ترجمه کردم. خودم را بیشتر یک کتابخوان می‌دانم و ترجمه بیشتر برای من وسوسه به اشتراک گذاشتن لذتی هست که از خواندن یک کتاب به زبان دیگر می‌برم. امیدوارم شرایط کشور بهبود بیابد. برای این جمعیت نود میلیونی در داخل این مرز و بوم که زبان فارسی حلقه اتصال فکری اوست به عنوان یک میراث بالنده کمک کنیم کتاب‌های روز و ارزشمند و حتی از میراث گذشتگان بیاوریم و معرفی کنیم. من به سهم خودم تلاش می‌کنم حداکثر ذوق و سلیقه را به خرج بدهم. امیدوارم این چند تا اثری که موفق شدم ترجمه کنم مقبول خواننده‌های عزیز واقع شده باشد.



یادداشت

نمایشگاه چاپ و بسته‌بندی تهران

سال به سال دریغ از پارسال



هادی حسینی‌نژاد
روزنامه‌نگار

سی‌وسومین نمایشگاه بین‌المللی چاپ، بسته‌بندی و ماشین‌آلات وابسته تهران در حالی برگزار می‌شود که حتی در نخستین بازدیدها نیز می‌توان نشانه‌های تأثیر فشارهای اقتصادی بر چهره و حال‌وهوای این رویداد صنعتی را مشاهده کرد؛ نمایشگاهی که روزگاری یکی از مهم‌ترین گردهمایی‌های فعالان صنعت چاپ و بسته‌بندی کشور به شمار می‌رفت، اما مشخصا در سال‌های اخیر، به‌تدریج بخشی از ظرفیت و اعتبار گذشته خود را از دست داده است. نگاهی به آمار دو دوره این نمایشگاه، فارغ از هرگونه تحلیل و قضاوت، می‌تواند تصویری روشن از این روند ارائه کند. در بیست‌وششمین دوره، در سال ۱۳۹۸، حدود ۴۳ هزار مترمربع فضای نمایشگاهی به این رویداد اختصاص داشت و ۵۳۱ شرکت داخلی و ۳۱ شرکت خارجی در آن حضور پیدا کردند. این در حالی است که در سی‌وسومین دوره، در سال ۱۴۰۵، متراژ نمایشگاه به حدود ۳۷ هزار مترمربع رسیده و تعداد شرکت‌کنندگان داخلی و خارجی نیز به‌ترتیب به ۳۰۰ و ۱۵ شرکت کاهش یافته است. به این ترتیب، در فاصله هفت سال، نه‌تنها از فضای اختصاص‌یافته به نمایشگاه کاسته شده، بلکه تعداد شرکت‌های حاضر نیز افتی قابل ملاحظه داشته است.

البته نمی‌توان از تأثیر شرایط اقتصادی کشور، تحریم‌های بین‌المللی، دشواری‌های مبادلات تجاری، محدودیت‌های واردات و وضعیت ناپایدار روابط خارجی بر چنین رویدادی چشم‌پوشی کرد اما یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف نمایشگاه چاپ و بسته‌بندی تهران، در این دوره و البته دوره‌های گذشته، کم‌رنگ بودن حضور ماشین‌آلات و به‌ویژه عرضه فناوری‌های جدید صنعتی است. نمایشگاهی با این عنوان و سابقه، باید فرصتی برای مشاهده آخرین دستاوردهای صنعت، آشنایی با ماشین‌آلات روز، مقایسه فناوری‌ها و ارزیابی ظرفیت‌های تازه تولیدی باشد. اما وقتی بخش قابل توجهی از سالن‌ها به معرفی محصولات و خدمات اختصاص پیدا می‌کند و خبری از حضور جدی ماشین‌آلات نیست، یکی از مهم‌ترین کارکردهای این رویداد نمایشگاهی عملاً به حاشیه می‌رود.

در این میان، سیاست‌های مالی مجموعه نمایشگاهی سئول نیز محل پرسش است. ظاهراً شرکت‌هایی که قصد دارند ماشین‌آلات خارجی را در غرفه خود به نمایش بگذارند، با محاسبه هزینه اجاره فضا و برخی خدمات جانبی بر مبنای ارز مواجه می‌شوند؛ موضوعی که با توجه به قیمت ارز و هزینه‌های سنگین حمل‌ونقل، ترخیص و آماده‌سازی ماشین‌آلات، انگیزه واردکنندگان و ماشین‌فروشان را برای حضور عملیاتی در نمایشگاه به‌شدت کاهش می‌دهد. نتیجه روشن است: شرکتی که می‌تواند با حضور یک دستگاه واقعی، مخاطبان تخصصی را به غرفه خود جذب کند و زمینه آشنایی بازار با یک فناوری جدید را فراهم آورد، ترجیح می‌دهد از این هزینه اضافی صرف‌نظر کند و به نمایش کاتالوگ، تصویر و اطلاعات محصولات بسنده کند.

اما پرسش اساسی اینجاست: چرا باید ماشینی که وارد کشور شده، مراحل قانونی واردات و ترخیص را پشت سر گذاشته و در اختیار یک شرکت ایرانی قرار گرفته است، همچنان در محاسبات نمایشگاهی به‌عنوان کالایی خارجی و مشمول تعرفه و هزینه‌گذاری ارزی در نظر گرفته شود؟ مگر نه اینکه پس از ورود قانونی و ترخیص کالا، مالکیت و اختیار آن در چارچوب قوانین کشور به واردکننده منتقل می‌شود و کالا می‌تواند در بازار داخلی خرید‌وفروش، جابه‌جا و عرضه شود؟ اگر چنین است، چرا در فضای نمایشگاهی، صرفاً خارجی بودن برند یک دستگاه، مبنای برخوردی متفاوت با آن قرار می‌گیرد؟ آیا باید هویت و تابعیت تجاری شرکتی را که در آن حضور دارد، بر اساس نام و برند دستگاه‌هایش تعیین کرد؟ وقتی یک شرکت ایرانی با سرمایه‌گذاری، پذیرش ریسک‌های تجاری و صرف هزینه‌های گزاف، ماشینی را وارد کشور کرده و قصد دارد آن را به فعالان صنعت معرفی کند، چرا باید صرفاً به دلیل درج نام یک برند خارجی روی بدنه دستگاه، با آن همچون یک شرکت خارجی برخورد شود؟ در چنین شرایطی، مرز میان عرضه‌کننده ایرانی و خارجی، نه بر اساس هویت حقوقی و اقتصادی شرکت، بلکه بر اساس برچسب و نشان تجاری یک ماشین تعریف می‌شود؛ رویکردی که دست‌کم نیازمند بازنگری جدی است. نکته مهم‌تر اینکه نمایشگاه‌های تخصصی صرفاً محل درآمدزایی از اجاره فضا نیستند. این رویدادها بخشی از زیرساخت توسعه صنعتی، انتقال دانش فنی، معرفی فناوری و ایجاد ارتباط میان عرضه‌کنندگان و مصرف‌کنندگان به شمار می‌روند. اگر قرار باشد سیاست‌های مالی نمایشگاه به‌گونه‌ای تنظیم شود که حضور ماشین‌آلات را پرهزینه‌تر و دشوارتر کند، در واقع یکی از مهم‌ترین ابزارهای تحقق همین اهداف را تضعیف کرده‌ایم. این مسئله زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که بدانیم نمایشگاه بین‌المللی تهران زیرمجموعه سازمان توسعه تجارت ایران فعالیت می‌کند؛ سازمانی که خود در ساختار وزارت صنعت، معدن و تجارت قرار دارد. انتظار طبیعی از چنین مجموعه‌ای، حمایت از توسعه تجارت، تسهیل ارتباطات صنعتی و فراهم کردن زمینه دسترسی فعالان اقتصادی به فناوری‌های جدید است. بنابراین، منطقی به نظر نمی‌رسد که سیاست درآمدزایی نمایشگاه، در عمل در تعارض با اهداف توسعه‌ای این مجموعه قرار بگیرد. شاید بد نباشد مسئولان نمایشگاه پیش از آنکه درباره درآمد حاصل از هر مترمربع فضای اشغال‌شده محاسبه کنند، به این پرسش پاسخ دهند که یک مترمربع فضای نمایشگاهی چقدر می‌تواند به توسعه صنعت کشور کمک کند. نمایشگاهی که ماشین‌آلات در آن دیده نشوند، حتی اگر از نظر تعداد غرفه‌داران و میزان درآمد وضعیت مناسبی داشته باشد، در تحقق مأموریت اصلی خود با تردید جدی مواجه خواهد بود.